

درس سوم: اصول عملیه (۳)

متن عربی

الروایات الشریفة

أما الروایات فما استدلل به:

۱. قوله علیه السلام فی مرسله الشیخ الصدوق: «كل شیء مطلق حتی یرد فیہ نهی». بتقریب أن الاطلاق عبارة عن السعة و التأمین، و الشاک یرد فیہ نهی، فیکون فی سعة و مؤمناً عن التکلیف المشکوک، و هو المطلوب.

و قد یعرض بأن الورود إذا کان بمعنی الصدور، فلا یتتم الا استدلال؛ لأن المعنی حینئذٍ: كل شیء مطلق ما دام لم یرد من الشرع نهی، و من المعلوم أن المکلف حیث یحتمل فی کل واقعة صدور النهی و لكنه لم یصل فلا یمکن اثبات الاطلاق و التأمین. و إذا کان بمعنی الموصول تم الاستدلال، و لكن حیث لا معین للثانی فلا یمکن التمسک بالروایة.

و قد یردُ ذلك بأن الورود یتضمن معنی الوصول، و لذا یحتاج إلى طرفٍ آخر، و لو کان بمعنی الصدور لم یحتاج إلى ذلك.

و هذا و إن کان وجیهاً و لكنه لا یکفی لتأمین الاستدلال، إذ الورود و إن احتاج إلى طرفٍ آخر و لكن لا یلزم أن یمکن هو المکلف حتی یمکن الوصول، بل یمکن أن یمکن هو المتعلق الذی هو مورود علیه. و یؤكد ذلك قوله: «حتى یرد فیہ نهی» دون حتی یرد إلیه النهی.

و علیه فالاستدلال بالحديث غیر تام.

۲. حديث الرفع «قال رسول الله صلى الله علیه و آله: رفع عن أمتی تسعة أشياء: الخطأ، و النسيان، و ما أكرهوا علیه، و ما لا یعلمون، و ما لا یطيقون، و ما اضطروا إلیه، و الحسد، و الطيرة، و التفكر فی الو سوسة فی الخلق ما لم ینطق بشقة». ينطق بشقة».

بتقریب أن فی رفع ما لا یعلمون احتمالین:

۱. رفع الحكم الذی لا یعلم رفعاً حقیقياً، و لازمه کون الحديث مقیداً لإطلاق أدلة الأحكام الواقعية الإلزامية

بحالة العلم بها.

۲. رفع ذلك رفعاً ظاهرياً، بمعنی عدم وجوب الإحتیاط، فی مقابل الوضع الظاهري، بمعنی جعل وجوب

الإحتیاط بلحاظ الحكم المشکوک.

و كلا الاحتمالين ينفع فى إثبات البراءة كما هو واضح، و لكن الإحتمال الأول باطل فى حد نفسه؛ لأن لازمه اختصاص الأحكام الواقعية بخصوص العالم بها، و قد سبق أن أخذ العلم بالحكم قيلاً لنفس الحكم مستحيل.

إن قلت: إنه سبق إمكان أخذ العلم بالجعل فى موضوع المجعول.

قلت: صحيح، و لكن ظاهر الحديث أن الذى يرفع هو نفس الذى لا يعلم، بينما بناءً على ما ذكر يكون المرفوع غير ما لا يعلم، فالمرفوع هو المجعول بينما الذى لا يعلم هو الجعل. إذن ظاهر الحديث يأبى المحاولة المذكورة.

ثم إن الحديث قد يقال باختصاصه بالشبهة الموضوعية، كالشك فى حرمة هذا المائع المردد بين الخل و الخمر، و قد يقال باختصاصه بالشبهة الحكمية، كالشك فى حرمة لحم الإرنب، و قد يقال بعمومه لكليهما.

أما الأول فقد يستدل له بوحدة السياق لإسم الموصول، إذ المقصود منه فى «ما اضطروا إليه» و نحوه الفعل الخارجى -إذ الاضطرار لا يكون إلا الى الجزئى- لا نفس التكليف، فيحمل «ما لا يعلمون» على ذلك أيضاً.

و يرده: أن اسم الموصول فى الجميع بمعنى واحد، و هو الشئ، غايته أن صدقه مختلف، و هذا لا يوجب ثلم وحدة السياق فى مرحلة المدلول الاستعمالى.

و أما الثانى فقد يستدل له بأن ظاهر الحديث أن الذى لا يعمل هو نفس المراد من اسم الموصول، فعلى تقدير تفسيره بالتكليف يصح نسبة عدم العلم إليه، بخلاف ما إذا فسر بالموضوع الخارجى كالخمر، فإنه لا يصح فيه ذلك، إذ لا معنى لكون ذات الموضوع الخارجى ليس بمعلوم، و إنما الذى لا يعلم هو شئ آخر غير اسم الموصول، أى وصف كونه خمرأ.

و فيه:

١. أن هذا يتم لو فسر اسم الموصول بنفس المائع الخارجى، و أما لو فسر بعنوان الخمر فنسبة عدم العلم إليه إمر وجيه، فإن عنوان الخمرية ليس بمعلوم حقيقة.

٢. سلّمنا تفسير الموصول بالتكليف، و لكن ذلك لا يوجب الاختصاص بالشبهة الحكمية، لأن التكليف بمعنى الحكم الفعلى -الذى يتبع فعليه موضوعه- ليس بمعلوم فى الشبهة الموضوعية أيضاً.

توضیح فارسی

قاعده عملیه ثانویه هنگام شک در تکلیف

بررسی ادله براءت شرعیه (۲)

در درس سابق آیاتی را که پیرامون اثبات براءت شرعیه بیان شده بود، مورد ارزیابی قرار دادیم. در نهایت از میان این آیات صرفاً آیه آخر برای اثبات براءت شرعیه پذیرفته شد. در این درس و درس بعدی روایاتی را که پیرامون اثبات براءت شرعیه به آنها استدلال شده، مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

روایت اول؛ روایت منقول از امام صادق علیه السلام است که فرمودند: «كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَهْيٌ»^۱ هر چیزی اطلاق دارد (انسان در انجام و ترک آن مخیر است)، مگر اینکه نهی نسبت به آن وارد شده باشد.

نحوه استدلال به روایت برای اثبات برائت شرعیه

براساس این روایت شریف هر چیزی که نسبت به آن نهی وارد نشده باشد، اطلاق دارد. معنای اطلاق همان آزادی عمل (مخیر بودن انسان در انجام یا ترک عمل)، و امنیت داشتن از عذاب است. بنابراین هنگامی که انسان در یک تکلیف شک دارد، به معنای این است که نهی نسبت به آن وارد نشده است. پس انسان شک قبل تکلیف مشکوک، آزاد است و عذابی متوجه او نیست. پس می‌تواند آن را مرتکب شود. و این همان معنای برائت است.

اشکال اول بر استدلال

بر اساس این روایت تا زمانی یک چیز اطلاق دارد و انسان می‌تواند آن را مرتکب شود که نهی نسبت به آن وارد نشده باشد. (حتی یرد فیه نهی). اما در اینکه مراد از این ورود در عبارت «حتی یرد فیه نهی» چیست، دو احتمال است؛

الف. منظور از ورود، صدور نهی باشد؛ یعنی تا وقتی که نهی از سوی شارع صادر نشده، انسان از آزادی عمل برخوردار است اما به مجرد صدور نهی (هر چند به انسان نرسیده باشد و از آن آگاهی نداشته باشد)، دیگر از این آزادی برخوردار نیست، و وظیفه او احتیاط است.

ب. منظور از ورود، وصول و رسیدن نهی باشد؛ یعنی تا زمانی که نهی شارع نسبت به یک تکلیف به انسان نرسیده (هر چند از سوی شارع صادر شده باشد)، نسبت به آن تکلیف، از آزادی عمل برخوردار است. و لذا می‌تواند برائت جاری نماید.

واضح است که بر اساس احتمال اول، نمی‌توان از این روایت، برائت شرعیه را اثبات نمود. زیرا در موارد شک در تکلیف، این احتمال وجود دارد که نهی صادر شده باشد، اما به هر دلیلی این نهی به انسان شک نرسیده باشد. اما بر اساس احتمال دوم استدلال به روایت برای اثبات برائت شرعیه صحیح است. زیرا می‌دانیم که نهی به دست کسی که در تکلیف شک دارد، نرسیده است. و الا اگر این نهی به دست او رسیده بود که دیگر در تکلیف شک نداشت.

حاصل آنکه در این روایت در معنای ورود (حتی یرد)، دو احتمال وجود دارد. و چون دلیل قانع کننده ای نداریم که بتوانیم اثبات کنیم مراد از ورود نهی «...حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَهْيٌ» معنای دوم است، لذا به وسیله این روایت نمی‌توانیم برائت شرعیه را اثبات نمائیم.

پاسخ به اشکال اول

این سخن که احتمال دارد، ورود در (حتی یرد) به هر یک از دو معنای صدور و وصول باشد، قابل قبول نیست. بلکه همواره در معنای ورود، جهت رسیدن و وصول نهفته است. پس منظور از ورود، صدور صرف

^۱. وسائل الشیعه، ج ۶، باب جواز القنوت بغير العربیة، ص ۲۸۹.

نیست، بلکه منظور از ورود صدوری است که وصول را نیز به دنبال داشته باشد. بنابراین از میان دو احتمال سابق، احتمال دوم صحیح است، و در نتیجه اشکال مطرح شده، قابل قبول نیست.

اشکال دوم بر استدلال به روایت

شهید صدر می فرماید اگر چه منظور از ورود در این روایت، وصول است اما در اینکه متعلق ورود (و وصول)، در این روایت چیست، دو احتمال است؛

الف. متعلق ورود مکلف است. در نتیجه معنای حدیث چنین خواهد شد؛ کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی الی المكلف. در این صورت می توان از این روایت براءت شرعیه را اثبات نمود. زیرا در واقع نهی شارع به کسی که شک در تکلیف دارد، نرسیده است.

ب. متعلق ورود، شیء باشد. پس معنای حدیث چنین خواهد شد؛ کل شیء مطلق حتی یرد فیه علی ذلک الشیء - یا حتی یرد فیه عن ذلک الشیء. پس ما صرف نظر از مکلف یک مورد علیه و یا مورد عنه خواهیم داشت. طبق این احتمال نمی توان براءت شرعیه را اثبات نمود. زیرا ملاک آزادی عمل و اطلاق، ورود نهی بر شیء خواهد بود، و وصول یا عدم وصول آن بر مکلف دخالتی در اطلاق و آزادی عمل وی نخواهد داشت.

حاصل آنکه با توجه به این دو احتمال در متعلق ورود و در نتیجه دو احتمالی شدن معنای روایت، نمی توان از آن براءت شرعیه را اثبات نمود. علاوه بر آنکه ظاهر روایت این است که متعلق ورود، شیء است نه مکلف، و این با براءت شرعیه سازگاری ندارد.

روایت دوم؛ روایت منقول از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، که فرمودند: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ أَشْيَاءَ الْخَطَا وَالنَّسْيَانُ وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطَّيْرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَ سَةِ فِي الْخُلُوعِ مَا لَمْ يَنْطِقُوا بِشَفَقَةٍ^۲» از امت و پیروان من نه چیز برداشته شده (بسبب آن نه چیز عقاب و سزای گناه بر آنان نیست): خطاء (گناهی که از روی قصد گناه نباشد)، نسیان و فراموشی، چیزی را که بر آن کراهت داشته لکن به انجامش وادار شوند، تکلیفی که طاقت و توانائی آن را نداشته باشند، چیزی را که نمی دانند، چیزی را که بآن اضطراب داشته و ناچار شوند، حسد و شک بردن (بر دیگران)، طیره و فال بد زدن، و تفکر و اندیشه نمودن در وسوسه و بد اندیشیدن درباره مخلوقات تا هنگامی که لب به سخن نگشوده بانشد.

نحوه استدلال به روایت برای اثبات براءت شرعیه

محل استشهاد برای اثبات براءت شرعیه از این روایت قسمت «رفع ما لا يعلمون» می باشد. برای اثبات براءت شرعیه از این بخش از روایت باید دو مرحله را پشت سر بگذاریم؛

- **مرحله اول؛** مشخص نمائیم که مراد از رفع، در عبارت (رفع ما لا يعلمون) از روایت چیست؟ در پاسخ باید گفت: در اینکه مراد از رفع در این روایت شریفه چیست، دو احتمال مطرح است؛

^۲. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

احتمال اول: مراد از رفع این است که از تکالیف مشکوک، حکم واقعی رفع شده است. در نتیجه این روایت باعث تخصیص و یا تقیید اطلاق ادله احکام واقعی خواهد بود. به اینکه در صورتی یک چیز حکم واقعی خواهد داشت که مکلف نسبت به آن عالم باشد. و الا آن چیز در واقع حکمی ندارد.

احتمال دوم: مراد رفع حکم ظاهری باشد. یعنی در صورت شک در تکلیف، بر مکلف احتیاط کردن واجب نیست و در صورت ارتکاب عمل مشکوک، عقاب نمی شود.

توضیح اینکه؛ هنگامی که مکلف نسبت به عملی شک دارد، مثلاً نمی داند که آیا خوردن گوشت خرگوش حلال است یا حرام؟ در این حالت بر مکلف لازم است احتیاط کند و از خوردن گوشت خرگوش اجتناب کند تا مبادا مرتکب کار حرامی شده باشد. در اینجا این وجوب احتیاط و اجتناب از خوردن گوشت خرگوش یک حکم ظاهری است، لکن به استناد حدیث رفع، می گوییم این احتیاط لازم نیست. پس به استناد حدیث رفع حکم ظاهری برداشته شد.

هر چند طبق هر دو احتمال براهین اثبات می شود؛ زیرا چه بگوییم تکلیف مشکوک واقعاً برداشته شده یا ظاهراً برداشته شده، فرقی ندارد و طبق هر دو بیان براهین شرعی ثابت می شود. لکن احتمال اول از معنای رفع صحیح نیست. زیرا لازمه احتمال اول این خواهد بود که علم به حکم، قید برای وجود حکم باشد. و چنان که در جلسات قبل مطرح کردیم، چنین لازمه ای محال است. زیرا لازمه اش دور است و دور هم باطل است.

ممکن است کسی بگوید: شما سابقاً (ترم قبل)، بیان کردید که علم به جعل می تواند قید موضوع مجعول باشد. زیرا جعل با مجعول متفاوت است. پس اگر متعلق علم جعل باشد، و علم به جعل، قید موضوع مجعول واقع شود، محذوری پیش نمی آید.

پاسخ: قلنا: نعم... درست است که ما این مطلب را قبلاً بیان کردیم، لکن این مطلب با ظاهر حدیث رفع سازگاری ندارد. زیرا ظاهر حدیث رفع این است که متعلق علم و رفع، مجعول است نه جعل.

• **مرحله دوم:** متعلق رفع در این فقره از روایت (رفع ما لا یعلمون)، چیست؟ به بیان دیگر منظور از ما موصوله در عبارت «ما لا یعلمون» چیست؟

توضیح آنکه، شک در تکلیف گاهی در شبهات موضوعیه است.

مثال: شک در حرمت مایعی داریم که نمی دانیم سرکه است یا شراب. در اینجا مکلف می داند خوردن سرکه حلال است و می داند خوردن شراب حرام است، لکن نمی داند آیا این مایع شراب است تا خوردن آن حرام باشد یا سرکه است تا خوردن آن جایز باشد؟ پس در اینجا علت شک در تکلیف به خاطر شک در موضوع است.

گاهی شک در تکلیف، در شبهات حکمیه است.

مثال: مکلف شک در حرمت خوردن گوشت خرگوش دارد، می داند این گوشت گوشت خرگوش است، لکن نمی داند آیا خوردن آن حلال است یا حرام. در اینجا موضوع مشخص لکن در حکم آن شک دارد و نمی داند حکمش چیست؟

با توجه مطلب فوق، سئوال این است که آیا متعلق رفع، شبهات موضوعیه است؟ و یا اینکه متعلق رفع شبهات حکمیه است؟ در پاسخ به این پرسش سه نظریه مطرح است؛

نظریه اول: متعلق رفع، صرفا شبهات موضوعیه است. (یعنی هر گاه شک ما در تکلیف از قبیل شبهات موضوعیه بود، تکلیف برداشته شده است).

نظریه دوم: متعلق رفع، صرفا شبهات حکمیه است. (یعنی هر گاه شک ما در تکلیف از قبیل شبهات حکمیه بود، تکلیف برداشته شده است).

نظریه سوم: متعلق رفع هم شبهات موضوعیه و هم شبهات حکمیه است. (یعنی اعم از آنکه شک ما در تکلیف از قبیل شبهات موضوعیه باشد یا شبهات حکمیه، تکلیف برداشته شده است).

دلیل طرفداران نظریه اول

طرفداران نظریه اول برای اثبات نظریه خود جنین استدلال کرده‌اند که، منظور از اسم موصول («ما» در «ما لا یعلمون»)، با توجه به وحدت سیاق با اسم موصول در سایر فقرات این روایت (یعنی «ما موصول» در «ما اُکرها علیه، و ما لا یعلمون، و ما لا یطیقون، و ما اضطرروا إلیه» یک چیز (یعنی موضوع و یا فعل خارجی)، است. و حفظ وحدت سیاق و روش در تمام روایت، اقتضاء می‌کند که متعلق رفع در «ما لا یعلمون» نیز، موضوع باشد، نه حکم. بنابراین منظور از «ما لا یعلمون» این است که هرگاه شک داشتیم موضوع حکم چیست، حکم موضوع مشکوک برداشته می‌شود.

اشکال شهید صدر بر این دلیل

ما قبول داریم که باید وحدت سیاق در هر روایت و معنایی هنگام استعمال، حفظ شود. لکن ضرورتی ندارد که برای حفظ وحدت سیاق بگوئیم منظور از «ما موصول»، خصوص موضوعات است. زیرا «ما موصول» در تک فقرات معنای عامی دارد، و فقط مصادیق آن در هر فقره با فقره دیگر متفاوت است، و این ضرری به وحدت سیاق نمی‌زند، زیرا مهم معنای واحد است که در این فرض هم معنای واحد (معنای عام و مبهم یعنی شیء)، وجود دارد. و لذا می‌توان ادعا کرد که متعلق رفع در «ما لا یعلمون» هم شبهات موضوعیه است و هم حکمیه بدون اینکه ضرری به وحدت سیاق بزند.

استدلال طرفداران نظریه دوم

طرفداران این نظریه معتقدند؛ متناسب با ظاهر حدیث این است که بگوییم مراد از «ما موصول» تکلیف است بنابراین این فقره از روایت اختصاص به شبهات حکمیه خواهد داشت. زیرا ظاهر عبارت «ما لا یعلمون» به دست می‌آید که آن چیزی که به جای «ما موصول» قرار می‌گیرد، نامعلوم باشد و ما بدان علم نداشته باشیم. بنابراین اگر بگوییم چیزی که به جای «ما موصول» قرار گرفته تکلیف است، کاملا صحیح خواهد بود، زیرا آنچه نامعلوم و مشکوک است، تکلیف می‌باشد. اما اگر بگوییم مراد از «ما موصول» موضوع است، موضوع برای ما مجهول نیست، در مثالی که برای شبهه موضوعی ذکر کردیم، آنچه مجهول است، وصف خمر بودن مایع می‌باشد. بنابراین اگر بگوییم مراد از «ما موصول» موضوع و در نتیجه روایت شامل شبهات موضوعیه می‌شود، خلاف ظاهر حدیث خواهد بود.

شهید صدر بر ادعای فوق دو اشکال می‌گیرند، به اینکه؛

اولا، می‌توانیم بگوییم مراد از اسم موصول عنوان خمریت مایع است نه خود مایع. و از آنجا که خمریت مشکوک است، با ظاهر حدیث که عدم علم است، سازگار خواهد بود، زیرا ما نسبت به خمریت علم نداریم. ثانياً، بر فرض بپذیریم که مناسب با ظاهر حدیث این است که مراد از ما موصوله را تکلیف بدانیم، اما این مطلب دلیل بر این نمی‌شود که حدیث مختص به شبهات حکمیه باشد. زیرا منظور از تکلیف یعنی حکمی که از طرف شارع وضع شده و در حق مکلف فعلیت یافته است. و تکلیف به این معنا در شبهات موضوعیه هم مجهول است.

توضیح اینکه در شبهات موضوعیه هم ما نمی‌دانیم حکم چیست. مثلاً وقتی نسبت به مایعی شک کردیم که آیا شراب است تا خوردن آن حرام باشد یا سرکه است تا خوردن آن حلال باشد، در واقع ما نمی‌دانیم حکم این مایع مشکوک چیست؟ پس شک در شبهات موضوعیه هم می‌تواند شک در تکلیف باشد.